



«4 به ایشان بگو، خداوند چنین می‌فرماید: آیا اگر کسی بیفتد، دیگر بر نخواهد خاست؟ آیا اگر کسی مرتد شود، دیگر بازگشت نخواهد کرد؟ 5 پس چرا این قوم به ارتدادِ دائمی مرتد شده‌اند؟ ایشان به فریب تَمَسُّک می‌جویند و از بازگشت سر باز می‌زنند. 6 من به‌دقت گوش فرا دادم، اما ایشان به‌درستی سخن نمی‌گویند؛ هیچ‌یک از شرارت خویش توبه نمی‌کند، و نمی‌گویند: "چه کرده‌ام؟" بلکه هر یک همچون اسبی که به جنگ می‌تازد، به راه خود می‌رود. 7 لک‌لک نیز در هوا موسم خود را می‌داند، و قُمری و پرستو و دُرنا زمان آمدن خویش را نگاه می‌دارند؛ اما قوم من قوانین خداوند را نمی‌دانند.»

یک دودخانه در آفریقا به نام اوکوانگو هست. بومی‌های این منطقه، اسم این رودخانه را غیر طبیعی گذاشتند که در وسط ماهای بارانی آب این رودخانه به صحرا روانه می‌شود و به همین دلیل غیر طبیعیست چون بجای ریخته شدن این آب در دریا به بیابان روانه می‌شود. اما این آب در مرکز بیابان باعث به وجود آمدن یک بهشت می‌شود. و تمام حیوانات دور این آب جمع می‌شوند و براشون یک جشن خیلی بزرگ هست. و پرنده‌ها در آنجا لانه می‌سازند و بچه‌هاشون رو بزرگ می‌کنند. اما در زمستان باران تمام می‌شود و رودخانه نیز خشک می‌شود و حیوانات به جایشان برمی‌گردند. امکان دارد اتفاق بدی هم در بین این فصول بیفتد. ممکن است باران خیلی زود متوقف شود. به این به این ترتیب خیلی از آن حیوانات مجبورند که بچه‌هاشون رو رها کنند. در زمان خشک سالی این نوزادان نمی‌توانند از خورشید فرار کنند و اگر والدینشان آن‌ها را کمک نکنند آدم می‌تواند تعداد زیادی از بچه‌ها ی مرده ببیند. به مدت کوتاهی در بیابان می‌روند، به دنبال والدین خود هستند. آنها دوباره و دوباره

سقوط کنند. اما همیشه سعی کنید بلند شوید تا آنها هنوز نمیتوانند و می میرند. ارمیا امروز به ما گفت: طور دیگری از حیوانت هستند. انسان ها می توانند دوباره رستاخیز کنند اما آنها نخواهند این کار کنند.. چه کسی این احساس را دارد که دوباره رستاخیز کند؟ کیست که بخواهد راه اشتباه خودش را رها کند؟ پرنده گانی که در آن بیابان هستند این را می دانند که باید قبل از فصل خشکسالی فرار کنند. ولی انسان این کار را نمی انجام ندهند. ما نیز از اهداف خود باخبر هستیم ولی این راه را نمی رویم، آیا ما این داستان را می دانیم؟ اگر ما راه اشتباهی برویم خوشحال نمی شویم. که دوباره بخواهیم تمام این راه را برگردیم، نه دقیقا برعکس این است ما راه اشتباه را انتخاب می کنیم. رفتار اجتماع در اورشلیم غیر معمولی بود که راه اشتباه را رفتند و حرف خدا را گوش نکردند ولی این کاملاً یک مسأله معمولی است. تا وقتی در این راه باشیم علاقه ای به گوش دادن به خدا نداریم. ما نمی توانیم خیلی از اشتباهاتمون را ترک کنیم مثل فکر بد کردن یا حسودی یا ... آدم خطاکار می خواهد اشتباه خودش را جبران کند. ولی این را نمی تواند انجام دهد چون راه را بلد نیست. انسان ها این مرز جهالت را نمیدانند و نمی دانند کی می توانند این راه را ترک کنند. اجتماع عزیز خدا اجازه می دهد که ارمیا این را ببیند که ادمها چطور در مورد توبه عکس العمل نشان می دهند. خدا نعمتش را برای ما فرستاده و شما حال از همه چیز رها کنید. شما می توانید رستاخیز کنید ولی ما می گوییم ما می خواهیم همین وضع را نگه داریم و این یک مسأله انسانی است که انسان نمی خواهد از گناه دست بکشد و در برابر حرف حق واکنش نشان می دهد ولی ما می گوییم که کارهای انسانی احمقانه است. بعضی وقتها معجزاتی رخ می دهد و ادمهایی آن را قبول می کنند. و یکی از این کسانی که قبول کرد ارمیا بود و دیگری مارتین لوتر بود. هر کدام از این ها می خواستند وسیله ای باشند برای برگشتن انسان ها از اشتباه. و این راه را خدا به ما می دهد و لوتر در ۹۵ تبصره به ما این را گفته. از زمانی که عیسی ما را به توبه دعوت کرد او می خواست که ما از گناه برگردیم و این به معنی این است که ما هر روز از گناه توبه کنیم.. این مفهوم به یک معنی دیگر احساس می شود. توبه برای خیلی ها احمقانه است و واضح نیست و همه می گویند که این واجب نیست برای زندگی مثل کسی که الان در لجن گیر کرده ما هم در گناه هستیم و راهی جز توبه نداریم برای رهایی و ما همه کار می کنیم غیر از بازگشت به سمت خدا. توبه به معنی ادامه ندادن گناه است و پایان مرگ و زندگی جاودان پیدا کردن. و خدا در کل فقط زندگی را می خواهد برای انسان ها بدهد. مارتین لوتر در مورد این قضیه میگوید که هر خواسته ای غیر از خواست خدا ناپاک است و به خوشی ختم نمی شود. یک انسان مثل من و تو فکر می کند، آزادی به این معنی است که ارباب نداشته باشیم ولی این توری است که روشن می سازد مثل اسبی که به سرعت به سمت مرگ می تازد. چون خدا به عنوان نشانه یکسری چیزهایی را در زمین گذاشته است. این شناخت به صورت پایه ای در نهاد هر انسانی است و وقتی ما آن ها را می بینیم آن ها را پیدا می کنیم. ما به قدرت های سیاسی و اقتصادی اعتقاد داریم و حتی در زندگی شخصی خودمان هم اینطور است. و این نعمتهای خدا در سرزمین های مسیحی را می توان دید از طریق ایمان مسیحیان، و ما این چیزها را می بینیم ولی نمی خواهیم در این اوج لذت باشیم. ما از کتاب لوتر میدانیم که یک معجزه بزرگی است که می گوید هر کجا قلب تو بسته شده خدای تو همان جا است، حال قلب تو کجا بسته است؟ چی از همه مهم تر است در زندگی تو؟ کجا داریم می تازیم با این سرعت؟

ولی این سرعت چه هدفی را دنبال می کند که ما این همه قدرت برای آن صرف می کنیم؟ ما چندتا هدف در زندگی داریم - منظور ما این نیست که هیچ تلاشی برای نیاز های روزمره نکنیم و همه چیز را رها کنیم و این دید غلط است ولی ما باید این را هم روشن کنیم که ما فرزندان کی هستیم. این ها همه در زندگی ما روشن می شود و

برای همین ما به خانه خدا می رویم بجای دنبال کردن اهداف گمراه کننده و بجای تازیدن به طرف مرگ به سوی زندگی می رویم . همیشه یک راهی هم بجای مرگ وجود دارد . این راه تسلی بخش است و این وعده خداست و از دید انسان به دور است که همچین محبت خدا ما را نجات دهد و او بگوید که من قلب شما را نگاه می کنم و شما را از گناه پاک می کنم و نیازی به دیگری نیست. و او ما را صدا می زند : ای آدم تو کجایی ؟ اینجا قلب خدا می تپد وقتی که او ما را جستجو می کند ، و او ناراحت ماست وقتی ما برخلاف او هستیم و سر جای قبلی بمانیم و او از تعقیب ما خسته نمی شود و او می خواهد این رابطه را با قلب ما داشته باشد و نتیجه کار او توبه انسان است همین طور که در کتاب نوشته شده : شما نمی دانید که این یک برکت از خداست که به شما اجازه توبه می دهد و با این کار شما یک انسان خوب می شوید. با این کار جهت حرکت این اسب از مرگ به زندگی می شود ، آیا ما این ها را می دانیم که هرکس با توبه به جنگ شیطان و دنیا می رود؟ برخلاف همه این تفکرات ما جشن نمی گیریم این توبه را و از او فاصله می گیریم و امید به او را از دست می دهیم و به شیطان توکل می کنیم و بجای شادی دچار غم می شویم. ما باید همه این چیزها را از خدا بخواهیم و این حقیقت است و ما گدای او هستیم و این را مارتین لوتر هم در زمان مرگ در تخت خوابش گفت. بجای نابودی دیگر برادرانمان ما باید چهره خوبی از خدا به آنان نشان دهیم تا آن ها این خدا را بشناسند. که به همراه او ما مهمترین چیز را که صلیب است به او نشان می دهیم و . می گوئیم که خدا ما را از این طریق حمایت می کند و این بر ما ثابت شده است نادلمن یک الگو نیست او یک آدم خنده دار است یک توصیه خوب را که او از وودی الن دریافت می کند را ما از خدای گیریم و آن این است که می گوید : بس کن بیا به سمت من و تو نباید به جهان اشتباهات را نشان دهی و تو باید به سوی خدا بازگردی و او این زندگی خوب را به تو می دهد و در این زندگی که همه چیز را به بهترین شکل به ما داده حتی برای گناهانمان هم دارویی به نام توبه گذاشته. خدا آن معلمی نیست که فشار بر ما بگذارد تا ما چیزهای بیشتری بدست بیاوریم و او مثل رئیسی نیست که ما را مثل برده نگاه کند و خدا آن عاشقی نیست که تا ما زیبایی داریم ما را دوست بدارد بلکه او همیشه به ما عشق می ورزد. خدا پدري است که از حرکت بنده به سمت خودش خوشنود است و توبه ضعفی نیست که او بر ما خرده بگیرد و او این را دوست دارد و تأیید می کند و او گوش شنوا دارد او همه نیاز ما را می داند و او می داند که ما توان برخاستن نداریم و او می داند چی به سر ما میاید در این دنیا و او می داند چه کمکی باید به ما بکند تا رستاخیز کنیم. کسی که رستاخیز می کند به معنای کوچک شدن در برابر خدا نیست بلکه او سرش را جلوی خدا بال می گیرد ولی دیگران او را کسی . می بینند که خود را خرد می کند.امین